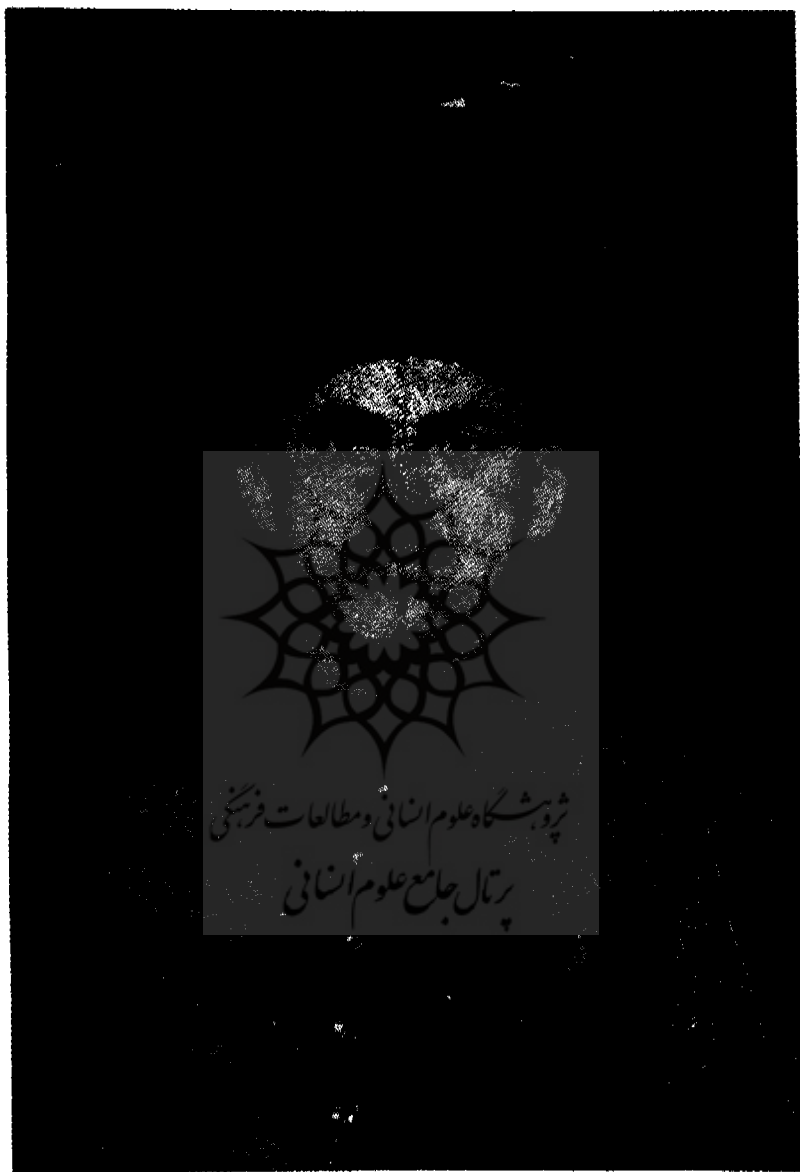


یادی از پروفیسور محمد اسحاق ہندی
مؤسس بزم ایران در کلکتہ



پہ خطبہ ای است کہ در حدود ۱۰ سال پیش در دانشگاہ ایراد شدہ با حضور عموم استادان
و عمدہ ای از مستشرقان و ہندیہای مقیم طهران . بہ مناسبت وفات پروفیسور محمد اسحاق .

در سال ۱۳۱۰ مرحوم اعتمادالدوله وزیر معارف وقت روزی بنده را احضار فرمود و دستور داد به جوانی هندی که در کنارش نشسته بود فارسی درس بدهم . این شخص دکتر محمد اسحاق معلم فارسی دانشگاه کلکته بود .

پس از چند روزی آمیزش و مذاکره دریافتم که محمد اسحاق در زبان و ادبیات فارسی از بنده قوی‌تر است ؛ خدمت مرحوم اعتمادالدوله رقوم و این موضوع را به عرض رساندم و استدعا کردم دیگری را باین خدمت بگمارد ! اما دکتر محمد اسحاق نپذیرفت که جز بنده دیگری در خدمتش باشد .

تصور می‌کنم توقف دکتر محمد اسحاق در طهران دوسه ماه مدت گرفت و در این دو سه ماه بیشتر ساعات شبانروز با هم بودیم . در گذر مستوفی منزلی بسیار محقر استیجاری داشتم . انس و معاشرت ما بجدی بود که فرزندان دو سه ساله بنده و همسایگان او را یکی از افراد و اعضاء خانواده امان می‌دانستند . دکتر محمد اسحاق مسلمانی پاک اعتقاد و سنی متعصب بود اما هیچگاه در این مبحث وارد نمی‌شدیم .

یکی دو ماه که از دوستی ما گذشت به مناسبت ارتباط و شد و آمد بنده با شاعران و دوستان و بزرگان ادب ، دکتر محمد اسحاق تصمیم کرد کتابی در باره شعرای عصر حاضر بنویسد و از بنده استمداد کرد . بنده با این شرط موافقت کردم که در این کتاب نامی از من نبرد و مرا در زمره شاعران بشمار نیاورد ، چون بی هیچ گونه حذف جناح بنده خود را شاعر نمی‌دانستم و نمی‌دانم و او هم پذیرفت ، اما مناسب است در همین جا عرض کنم که بعدها باین پیمان رفتار نکرد، بدین علت که در همان زمان استاد محترم پژمان بختیاری کتابی تألیف کرده بود بنام گلهای ادب که ظاهراً تاکنون چندین بار چاپ شده ، و چون در آن مجموعه قطعاتی و ابیاتی از بنده نیز انتخاب شده بود دکتر محمد اسحاق بدین عنوان که «اگر شاعر نیستی چرا اشعارت را انتخاب کرده‌اند» عهد خود را شکست.

در تهیه مندرجات این کتاب صرف وقت بسیار شد . هر روز و هر شب در محضر بزرگان ادب بودیم و شرح احوال و اشعار آنان را می‌گرفتیم . [پریروز در ضمن کاغذ پاره‌ها از مرحوم وحید دستگردی ، و مرحوم سعید نفیسی و مرحوم شمس‌العلمای قریب ، مرحوم تقی دانش ضیاء لشکر ، نامه‌هایی در این باب دیدم که شاید در مجله ینما گراور آن را ملاحظه فرمایند] این چند تن نه ، ولی بسیاری از شاعران چندان از خود تمجید و تحسین کرده‌اند و آثار خود را ستوده‌اند که موجب شگفتی است .

باری ، بسیاری از مواد کتاب را در طهران فراهم آوردیم و چند نفر هم شرح احوال و آثار خود را مستقیماً به کلکته فرستادند ، و این کتاب در سه مجلد با کاغذ و چاپ بسیار عالی و تصاویر مرغوب و اطلاعات دقیق که بیشتر این اطلاعات را خود دکتر محمد اسحاق از این سوی و از آن سوی فراهم آورده بود تدوین شد .

دکتر محمد اسحاق نمونه‌های چاپی کتاب را به طهران می‌فرستاد ، در یکی دومورد هم مجبور به تجدید چاپ فرم‌ها شد . پس از پایان جلد اول از حضور مرحوم محمدعلی فروغی اعلی‌الله مقامه درخواست کردم [و این آغاز آشنائی ما بود که بدوستی و معاشرت ممتد و بی‌انتطاع منجر شد] که مقدمه‌ای بر کتاب بنویسند و آن جناب هم نوشت .

تذکره سخنوران ایران در عصر حاضر با معایبی که دارد باز از بهترین و معتبرترین تذکره‌هاست . زیرا شرح احوال و اشعار نوشته خود شاعر است که پس از تهذیب و تلخیص بچاپ رسیده . این کتاب گویا در سه مجلد است و بهای هر مجلد به انصاف در حدود پنجاه تومان است که متأسفانه بنده ندارم و شاید در کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شوری باشد .

عرض کردم که اقامت دکتر محمد اسحاق در آن سال در ایران سه چهار ماه طول کشید و با هوش و استعدادی که داشت نهایت استفادت معنوی را از این مسافرت برد که با همه بزرگان و رجال ادب آشنا و دوست شد و زبان مکالمه‌ای و ادبی فارسی را بخوبی فراگرفت .

* * *

چه زبان دارد حاضران که بیشتر از سروران و دوستانم هستند بدانند ، که درازای خدمت تدریس و همکاری با دکتر محمد اسحاق در حدود یک هزار تومان از آن مرحوم بهره یافتم و با این مبلغ منزلی بسیار کوچک در کوچه آبشار خیابان ری خریدم و سالها در آن زیستم باین معنی که خدمت پانزده ساله من در معارف ایران باندازه سه چهار ماه خدمت به یک دانشمند هندی ارزش و اثر نداشت . بقول حکیم نظامی :

این سخن اینجا بدار که مضمی نیز دارد . مطالعات فرهنگی

می‌دانیم جشن هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ بر گزار شد . یکی از مدعوین مرحوم دکتر محمد اسحاق بود و چون در این هنگام متأهل شده بود خانمش نیز همراهش بود . در همان خانه محقر که بهایش را خود پرداخته بود از او پذیرائی کردم و تا مدتی که در طهران بود شب و روز با هم بودیم که :

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد ابری که در بیابان بر تشنه ای بیارد
خطابه‌ای که در این جشن ایراد کرده در کتاب هزاره فردوسی مندرج است با تصویرها و تفصیلهای ...

می‌دانیم در موقع تشکیل جشن هزاره فردوسی جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف بود . دوستی حکمت و دکتر محمد اسحاق از این زمان آغاز شد و در سالی که جناب حکمت به سفارت هندوستان رفت دوستی‌شان استواری و استحکام تمام یافت ، و ظاهراً جناب حکمت از مؤسسه او و مجله او حمایت تمام می‌فرموده است . پس از سال ۱۳۱۳ پروفیسور

محمد اسحاق از هند به لندن رفت ، و دو سه سال در آنجا ماند و به مقام دکتری ارتقاء یافت .
با بزرگان شرق شناس هم در لندن آشنائی و دوستی و معاشرت داشته است .

آخرین سفر پروفیسور محمد اسحاق به ایران در شهریور ۱۳۳۵ بود برای شرکت در
کنگره جهانی ایران شناسان .

در این سفر هم نخستین ساعت ورود به منزل بنده آمد و درویشانه از او ملاقات و
پذیرائی شد . بیش از آن چه تصور می رفت آثار پیری و فرسودگی از چهره اش آشکارا بود .
[متنم جمله معترضه]

مبلفی روپیه با خود داشت که وقتی به بازار برای تسعیر آن رفتیم بسیار ارزان خواستند
خریدن . ناراحت بود که پول بقدر کافی ندارد ، که دولت هند بیرون شدن روپیه را از کشور
اجازه نمی داد . برای رفع نگرانی و تشویش او به او گفتم : من اکنون آن معلم فقیر بی نوای سابق
نیستم « فلان انبارم به هندوستان است و فلان بضاعت به ترکستان ، این قبالة فلان زمین است
و فلان چیز را فلان ضمیمه ... » * روپیه ات را بفروش و هر چند وجه لازم داری از من بپذیر و بعدها
بپرداز . پذیرفت و بنده بسیار موقفم که اندکی از خوبی ها و مهربانی های او را پاسخ گفتم .

روزی که به هندوستان مراجعت می فرمود ، بنده تنها کسی بودم که در فرود گاه به بدرقه اش
رفتم ، پژمرده و بیمارسان بود ... دوتن دیگر از هندی ها با همان هواپیما به هند می رفتند
شادمان بود که هم سفرانی هم زبان و هم وطن دارد و گرچه از نظر مذهب یگانگی نبود .
سروروی یکدیگر را بوسیدیم و گریان گریان وداع کردیم چه می دانستم که این آخرین
دیدار است ؟

سال دیگر را که می داند حیات یا کجا رفت آن که با ما بود پار ؟

مرحوم پروفیسور محمد اسحاق ، بی هیچ شائبه شهرت طلبی و افزون جوئی به زبان و
ادب فارسی عشق داشت . به فارسی شعر نمی گفت اما لطایف اشعار را درک می کرد . با همه
بزرگان ادب این سرزمین از قبیل مرحوم : بهار - دهخدا - محمد علی فروغی - اقبال آشتیانی
عبدالمظیم قریب - اعتمادالدوله - ادیب پیشاوری - دکتر صورتگر - سعید نفیسی - ادیب السلطنه سمعی -
سید حسن مشکوة طبسی - شمس العلماء قریب - دانش طهرانی - دانش خراسانی - امیر خیزی -
سید اشرف الدین نسیم شمال - فرخی یزدی ... رحمت الله علیهم اجمعین و آقایان : مینوی -
فروزانفر - علی اصغر حکمت - نصر الله فلسفی - محمود فرخ - علی دشتی - پژمان بختیاری -
عباس خلیلی . [که با او همواره به زبان عربی سخن می گفت] بدیع الزمان فروزانفر و دیگر استادان
و بزرگان که نامشان به خاطر من نیست دوستی و آمیزش و گفت و شنود و مخاطبه و مکاتبه داشت .
از این بنده بی مقدار هم همواره به نامه و پیام یاد می فرمود و بارها به خانه خودش
دعوت کرد ، که توفیق نبود .

بنده تصور می‌کنم که در روابط دوستان شرقی، نوعی معنویت اقلیمی و نژادی است که آن خصوصیت را در موارد دیگر نمی‌توان یافت.

رموز حکمت و اندیشه در سعادت نوع بود ز تربیت شرقیان نشانی چند

* * *

از تألیفات پروفیسور محمد اسحاق آنچه بنده رابه خاطر است و به چاپ رسیده عبارت است از سخنوران ایران در عصر حاضر در سه مجلد - هفت اقلیم - روضات الجنات - چهار شاعره بزرگ ایران - شاعران عصر غزنوی - و این کتاب گویا هنوز انتشار نیافته. مقالات آن بزرگوار در باره ایران در جراید هندوستان و بیشتر در مجله ۲۵ ساله بزم ایران و مجموعه‌های ادبی پراکنده است که تصور نمی‌رود صاحب همتی یکجا جمع کند، و باید گفت که بسیاری از این مقالات به زبان انگلیسی است.

* * *

مهم‌ترین خدمت مرحوم دکتر اسحاق تأسیس ایران سوسیتیه در کلکته، و نیز ایجاد مجله بزم ایران است در ۱۹۴۴ میلادی؛ که مقرر بود در همین اوقات جشن بیست و پنجمین سال آن پر با شود.

پروفیسور اسحاق را فرزند نیست و فرزند معنوی او همین مؤسسه انجمن ایران در کلکته است - همه همت اود در نگاهبانی این مؤسسه ارجمند بود. و چون در این راه دشواری‌هایی پدید آمده بود سخت رنج می‌برد. که جریان این دشواری رابه اختصار در مجله ینما شماره مهر ماه سال ۱۳۴۵ یاد شده، باشد شما بزرگان و آقایان عظام همتی فرمائید که این مؤسسه پایدار بماند که ارجمندترین یادگار ادبی این بزرگوار است.

باری، با مرگ پروفیسور محمد اسحاق کشور ایران خدمتگزاری نجیب و مهربان و عاشق را از دست داد که تصور نمی‌رود نظیر او باین زودی‌ها در هندوستان پیدا شود، و بزرگان ادب ایران هر چند از مقام و ارزش او تجلیل و تمجید کنند کم است.

کمترین تجلیلی که می‌توان از این مرد بزرگ کرد و باید کرد این است که یکی از دبیرستان‌های طهران را به نام وی بنامند تا فرزندان آینده ایران وقتی نام محمد اسحاق را بخوانند و بشنوند خدمات وی را بیاد آورند و این اقدام وظیفه شما بزرگان مجلس است.

پایان